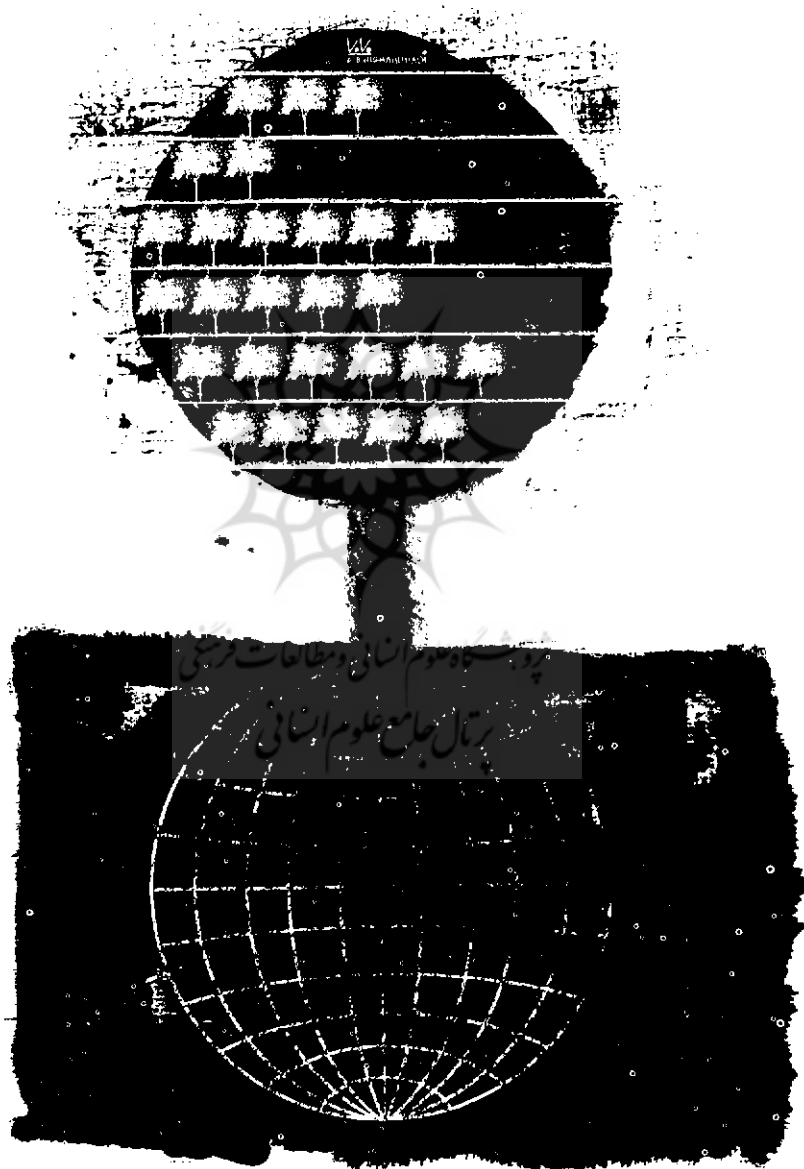


مفاهیم بنیادی جهانی سازی

گفت و گو با حجة الاسلام سید محمد مهدی میرباقری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

اشاره:

- گفت وگویی که پیش رو دارید در پی آن است که به پرسش‌های ذیل پاسخ دهند.
- (۱) مفاهیم بنیادی جهانی سازی چیست؟
 - (۲) جهانی شدن با جهانی سازی چه تفاوتی دارد؟
 - (۳) پدیده‌ای که در حال وقوع است یا کدام یک از دو مفهومی که گفته شد مطابقت دارد؟
 - (۴) روح اصلی حاکم بر جهانی سازی چیست؟
 - (۵) جهانی سازی در پی چه اهدافی است؟
 - (۶) موقعیت جهان اسلام در برابر پدیده‌ی جهانی سازی چگونه ارزیابی می‌شود؟

جهانی سازی است، اما در عین حال در محافل روشنفکری ما، وقتی از این پدیده بحث می‌شود، کمتر به مفاهیم اصلی و بنیادی آن پرداخته می‌شود و معمولاً از روتناها بحث به میان می‌آید و حداکثر از مفاهیم تخصصی در عرصه‌ی علوم بحث می‌شود و مفاهیم بنیادی، که این علوم براساس آنها پایه گذاری می‌شود، مورد غفلت قرار می‌گیرد.

● **اینچنین** اگر موافق باشید بحث را از این جا شروع کنید که چه فرقی بین جهانی شدن و جهانی سازی است؟

■ **میرباقری:** وقتی گفته می‌شود جهانی شدن، مقصود این است که آیا جهانی شدن در واقع یک پروسه‌ی جبری و تقدیری و دیالکتیکی است بدون این که اختیار انسان

● **اینچنین** با نام و یاد خدا و با تشکر از جناب حجة الاسلام سید محمد مهدی میرباقری مسئول محترم فرهنگستان علوم اسلامی که درخواست ما را پذیرفتند و در این گفت و گو شرکت کردند. همان طور که جنابعالی می‌دانید در رابطه با جهانی سازی از ابعاد گوناگونی می‌توان گفت و گو کرد، اما آنچه که در این گفت و گو بیشتر مورد توجه است بحث در زمینه‌ی مفاهیم بنیادی این مسئله است، که گاهی هم مورد غفلت واقع شده است.

■ **میرباقری:** بسم الله الرحمن الرحیم. بی تردید یک سری مفاهیم ریشه‌ای در امر جهانی سازی وجود دارد. آن مفاهیم را ما باید بشناسیم و موضع خودمان را نیز نسبت به آن، به طور شفاف، بیان کنیم. این مفاهیم به منزله‌ی اصول اعتقادات

بتواند در برابر او نقشی ایفا کند و انسان منفعل است در برابر او یا این که خیر بلکه پدیده‌ای است که یک مغز متفکر و اندیشمندی به دنبال تحقق اوست و اراده‌های انسانی در تحقق یا عدم تحقق و یا کیفیت شکل‌گیری او نقش ایفا می‌کنند بعضی معتقدند جهانی شدن پدیده‌ای جبری است که عالم به سمت آن در حرکت است و نمی‌توان جلوی آن را گرفت و حتی نمی‌شود مسیر آن را تغییر داد. مارکسیست‌ها در ماتریالیسم تاریخی چنین تصویری دارند و می‌گویند جامعه‌ی بشری به سمت کمون حرکت می‌کند و مراحل را جبراً پشت سر می‌گذارد، تحولاتی در آن اتفاق می‌افتد و این حرکت هم حرکتی جبری است و در مقیاس بین‌المللی همه‌ی جوامع بشری نقطه‌ی که در آن جامعه‌ی اشتراکی است به هم خواهند رسید.

برخی دیگر می‌گویند این پدیده یک پروسه‌ی جبری نیست که در تاریخ واقع شود، بلکه یک مرکز اندیشمندی آن را تعقیب و برای آن برنامه ریزی می‌کند. بر این اساس پروژه‌ای است که در حال واقع شدن است و از آن تعبیر به جهانی سازی می‌شود.

به نظر بنده ترکیبی از این دو مورد را

می‌توان در نظر گرفت. از منظر فلسفه‌ی تاریخ باید بگوئیم چنین نیست که اراده‌های انسانی، در مسیر تاریخ، هیچ تأثیری نداشته باشد، اما، در عین حال، آزادی ما هم، در حرکت تاریخ، مطلق نیست بلکه ولایت و ربوبیت الهی، در مسیر تاریخ، تدبیری دارد که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم جامعه‌ی بشری را به سمت پایان مثبتی سوق می‌دهد. به خصوص اراده‌های اولیای الهی و معصومین، در شکل‌گیری مراحل تکامل تاریخ، نقش اساسی را ایفا می‌کنند و از نظر اعتقادات اسلامی، بلکه همه‌ی ادیان الهی، به ویژه از نظر مکتب تشیع این یک مطلب روشنی است که آینده‌ی جهان مثبت و روشن است و همه‌ی جهان به سوی حکومت واحد الهی و توحیدی تحت ولایت و قیمومیت حضرت بقیة‌الله سیر می‌کند.

● **انتزاعی** اگر اجازه بفرمائید بحث را در زمینه همین پدیده‌ای که درحال شکل‌گیری است ادامه دهیم که آیا یک پدیده‌ی جبری است یا خیر؟
 ■ میرباقری: طبیعی است که این پدیده جریانی است که یک دستگاه مدیریتی پشت سر آن است و می‌خواهد جهان را به سمت یک نظام هماهنگ، آن هم

براساس ارزش‌های مدرنیته، سوق دهد. در واقع آن چه در حال وقوع است، و غرب می‌خواهد آن را محقق سازد، پدیده‌ای همه جانبه در عرصه سیاست، فرهنگ و اقتصاد است، آن هم در مقیاس جهانی، و می‌خواهد یک روند را بر توسعه‌ی آنها حاکم کند، یعنی به جای این که کل جامعه‌ی جهانی، تابع فرهنگ‌ها و قوانین گوناگون، بر مقیاس‌های قومی، نژادی و ملی خود باشد تابع یک سلسله قوانین واحد جهانی باشد و یک مدیریت بر همه‌ی آنها حکومت کند.

● **انزبیت** به نظر شما روح اصلی و حاکم بر این پدیده که از آن تعبیر به جهانی سازی می‌شود چیست؟

■ میرباقری: به اعتقاد بنده روح حاکم و بن مایه‌ی اصلی جهانی سازی، که مهمترین چیزی است که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که یک ایده‌ی واحد تبدیل بشود به یک ایده‌ی جهانی و همه‌ی ملت‌ها و اقوام مختلف به دنبال تحقق آن ایده حرکت کنند و در واقع یک ایدئولوژی را بر کل مناسبات جهانی حاکم کنند. این ایدئولوژی در عرصه‌ی فرهنگ و اقتصاد ظهور خاص خودش را نیز دارد. در عرصه‌ی سیاست نظام‌های لیبرال

دمکراتیک و پارلمانی تحقق پیدا کند و در عرصه‌ی اقتصاد بازار آزاد محقق شود. در عرصه فرهنگ نیز مناسبات خودش را پیدا می‌کند.

در حقیقت آن چیزی که روح جهانی سازی را شکل می‌دهد ایجاد یک جامعه‌ی جهانی بر محور ایدئولوژی مدرنیته است و در این مسیر اولین گامی که برمی‌دارند، یعنی محوری‌ترین و اصلی‌ترین کار، توسعه انسانی است، یعنی بافت انسانی جامعه‌ی جهانی را از نظر رفتار، اندیشه و اعتقادات و از نظر اخلاق و روحیات باید هماهنگ کنند. والا اگر نتوانند ملت‌ها را، از نظر اخلاق و ایده‌هایی که دنبال می‌کنند و از نظر تفکر و اندیشه‌ای که دارند و از نظر رفتار عملی که دارند، هماهنگ کنند جهانی سازی خیالی بیش نیست. جهانی سازی در بین انسان‌هایی که متنوع می‌اندیشند، متباین فکر می‌کنند و روحیات و رفتار ناسازگاری با هم دارند واقع شدنی نیست. بنابراین اول چیزی که در عرصه‌ی جهانی شدن باید تحقق پیدا کند هماهنگ سازی هویت‌های انسانی از اراده‌ها تا اخلاق، اندیشه و رفتار است.

● **انزبیت** یعنی آن چیزی که رویکرد اصلی جهانی سازی است، و غرب دنبال تحقق آن است،

مهندسی روان انسان‌هاست، که به تعبیر جناب عالی توسعه‌ی انسانی است، حال به نظر شما شانس موفقیت آنها در این مسئله چقدر بوده است؟

■ میرباقری: به اعتقاد بنده، این مسئله در غرب اتفاق افتاده، یعنی در واقع روح آن چیزی که در غرب اتفاق افتاده همین توسعه انسانی است، یعنی انسان غربی انسان دیگری شده است. اندیشه‌ی دیگری پیدا کرده، احساس دیگری به دست آورده، تلقی خودش از خودش و جامعه‌ی خودش عوض شده، رویکردش به زندگی دگرگون شده و لذا این انسان جدید است که تمدن جدید را ساخته است والا اگر شما فرض کنید در جامعه‌ای تمام تکنولوژی مدرن غرب را ببرید حتی ساختارهای اجتماعی را بخواهید تعبیه کنید، بدون این که بافت انسانی آنها را بخواهید تغییر بدهید اعتقادات و اخلاق و فرهنگ آنها را با این تکنولوژی هماهنگ کنید و در واقع بافت انسانی آنها همان بافت سنتی و کهن باشد، در چنین جامعه‌ای بین بافت انسانی و تکنولوژی حتماً تعارض برقرار خواهد شد. این چیزی است که آنها به آن رسیده‌اند و درست هم می‌گویند. می‌گویند شما اگر می‌خواهید در

کشوری توسعه آغاز کنید، سرآغاز آن از تحول در انسان است؛ اگر آدم‌های یک کشور عوض نشدند، همان ایده و افکار و فرهنگ و آداب و خلیقات و احساسات کهن را داشتند، شما هرگز نمی‌توانید مناسبات جدید و مدرن را در آن جامعه محقق کنید. تحقق مناسبات مدرن تابع مدرن شدن انسان‌ها، و تحول در بافت و ساخت انسانی یک جامعه است. در مقیاس جهانی هم وقتی می‌خواهید جهانی واحد درست کنید که به منزله‌ی یک دهکده با یک قانون اساسی و با یک نظام مدیریتی هماهنگ باشد، باید انسان‌های هماهنگی داشته باشید که هر کجای دنیا هستند، هماهنگ بیاندیشند.

به عنوان مثال در هر پنج قاره‌ی جهان مسلمان وجود دارد. این‌ها فالجمله اعتقادات مشترکی دارند، هر کس این‌ها را دنبال کند، می‌فهمد مسلمان هستند؛ با تمام اختلافاتی که بین مذاهب و فرق اسلامی است. این مشترکات است که آنها را هماهنگ می‌کند. حال اگر بخواهید یک جامعه‌ی جهانی واحد داشته باشید، باید همه ملت‌ها را حول محور واحدی از اخلاق، فرهنگ و رفتار گرد آورید. آن وقت می‌توانید برای آن انسان‌هایی که

هماهنگ فکر می‌کنند ساختار واحدی حاکم کنید و مناسبات اقتصادی واحدی را شکل دهید.

● **انتزاعیت** فکر می‌کنید چنین چیزی چگونه ممکن است در حالی که مقصودتان یک سان سازی و برابر سازی نیست؟

■ میرباقری: این را توضیح بدهم که معنی آنچه گفته شد یک سان و یکنواخت شدن نیست. هماهنگی غیر از یکسان شدن و برابری است. شما درون یک سیستم اجزاء مختلفی دارید که در عین اختلاف هماهنگ‌اند، یعنی یکدیگر را خنثی نمی‌کنند. به عنوان مثال در یک اتومبیل سیستم‌های مختلف سوخت رسانی، برق رسانی و آب رسانی وجود دارد، اما همه‌ی این‌ها هماهنگ عمل می‌کنند و کار یکدیگر را نقض نمی‌کنند. جهانی سازی یعنی هماهنگ کردن تفکرات بشری در مقیاس جهانی.

آن چیزی که اکنون در دنیا مانع اصلی جهانی سازی است، فرهنگ‌های مختلف و متباین است که به تعبیر خودشان تمدن‌های متباین و ناسازگار به وجود آورده است. پس شما اگر نتوانید ایده، هدف و مقصدی واحد برای جامعه‌ی جهانی تعریف کنید، نمی‌توانید جامعه‌ی

جهانی درست کنید، یعنی براساس آن هدف است که شما سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی جهانی می‌کنید.

● **انتزاعیت** آن هدف واحد و مقصد اصلی، که جامعه‌ی جهانی در این جهانی سازی باید به سمت او حرکت کند و توسعه‌ی انسانی و هویت انسان‌ها براساس آن هدف شکل بگیرد، چیست؟

■ میرباقری: تعبیری که من از آن هدف دارم این است که جهانی سازی می‌خواهد پرستش انسان‌ها را هماهنگ کند، می‌خواهد همه‌ی انسان‌ها یک چیز را بپرستند. جهانی سازی جز بر محور هماهنگ سازی پرستش واقع نمی‌شود. همه‌ی انسان‌ها، در همه حال، در حال پرستش‌اند، صبح تا شب به یک مقصدی دل می‌بندند، برای او عمل می‌کنند و اخلاق و رفتارشان حول آن شکل می‌گیرد. جهانی سازی یعنی هماهنگ سازی معبود جهانی، این است که جهان را به یک معبد تبدیل می‌کند و یک نظام درست می‌کند. آن پرستشی که جریان جهانی سازی کنونی آن را تعقیب می‌کند، یعنی همان چیزی که روح اصلی مدرنیته را شکل می‌دهد، پرستش خود انسان است. این جان مایه‌ی اصلی جهانی سازی کنونی است. انسان پرستی، نفس پرستی و

توسعه‌ی ارضای نفس در مقابل خداپرستی.

● **اینچنین دلیلی هم بر این مطلب می‌توان ارائه کرد؟**

■ میرباقری: سند بسیار گویا و شفافی که در این رابطه وجود دارد، نامه‌ای است که شصت نفر از روشن‌فکران امریکایی بعد از حادثه یازده سپتامبر در دفاع از عمل‌کرد دولت بوش منتشر کردند. می‌دانید که دولت بوش اعلان کرد که جنگ صلیبی راه می‌اندازیم. نیز می‌دانید که جنگ صلیبی یعنی جنگ بین تمدن اسلامی و تمدن غرب. بوش ادعای جنگ صلیبی کرد و گفت برنامه درازمدت برای جهان اسلام داریم و طرح نظامی سازی خودش را مطرح کرد. این شصت نفر روشن‌فکران بیانیه‌ای دادند در دفاع از طرح بوش که این بیانیه معدل تفکر روشن‌فکری سکولار معاصر جهان امروز است. از طرف روشن‌فکران آلمان اعتراضاتی به این‌ها شد و دوباره جواب دادند و از مواضع خودشان دفاع کردند. اشخاصی که این نامه را امضا کردند شخصیت‌های برجسته و به اصطلاح اندیشمند امریکا هستند. از جمله‌ی آنها هانتینگتون است که یکی از بزرگ‌ترین تئوریسین‌های امریکاست و در

دوره‌ی جنگ سرد هم از تئوریسین‌های بزرگ بوده که اکنون بر کل سیاست‌های خارجی و جهانی امریکا تأثیرگذار است. نظریه‌ی برخورد تمدن‌های اوست که مبنای عمل‌کرد دولت بوش قرار گرفته است. در هر صورت در این بیانیه دقیقاً و به طور شفاف اصول جهانی سازی، که ایشان تعقیب می‌کنند، بیان شده است.

● **اینچنین اگر ممکن است راجع به مطالب این بیانیه بیشتر توضیح بدهید.**

■ میرباقری: این بیانیه یک مقدمه دارد و برای آن می‌توان سه سرفصل اساسی در نظر گرفت. قسمت اول بیانیه این است که می‌گوید ایده‌ها و ارزش‌های مدرنیته، که در امریکا بیش از همه جا تحقق پیدا کرده، ایده‌های جهانی است؛ ایده‌هایی مثل اومانیزم، لیبرالیسم، دموکراسی و امثال این‌ها. می‌گوید این ایده‌ها مربوط به یک قوم و ملت نیست، ایده‌هایی است مربوط به همه‌ی جامعه‌ی جهانی. همه‌ی جامعه‌ی جهانی آزادی، برابری و کرامت انسانی را می‌خواهند. یک سلسله ارزش‌ها را نام می‌برند و می‌گویند آن جایی که این ارزش‌ها بیش از همه جا محقق شده و نهادینه گشته امریکاست. بنابراین به تعبیر دیگر ارزش‌هایی که نظام امریکا الان

مشمول بر اوست و حامی اوست بهترین نمونه است. مطلب دومی که می‌گوید، این است که باید دموکراسی، لیبرالیسم و اومانیزم جهانی بشود. به تعبیر دیگر جهانی سازی یعنی جهانی سازی لیبرال دموکراسی، همان چیزی که فوکویاما، بعد از فروپاشی شوروی، مطرح کرد؛ بحث پایان تاریخ. او معتقد است با فروپاشی شوروی در واقع جنگ سرد به پایان رسید. دو رقیب با هم می‌جنگیدند، لیبرالیسم و کمونیزم، لیبرالیسم پیروز شده و رسیدیم به مرحله‌ی پایانی تاریخ. یعنی آرمانی‌ترین جامعه‌ای که بشر می‌تواند به آن برسد جامعه‌ی لیبرال دموکراسی است و ما باید تلاش کنیم که این لیبرال دموکراسی جهانی شود. وی می‌گوید جامعه‌ی جهانی به سمت لیبرال دموکراسی حرکت می‌کند. حرف ایشان این است که ارزش‌های امریکایی، که ارزش‌های برآمده از مدرنیته است، باید جهانی شود، حرف دومشان این است که دین باید فقط در اعتقادات و احساسات فردی شخص متجلی شود و تأثیرگذار بر مناسبات جهانی نباشد. به تعبیر دیگر جهانی سازی نباید بر محور کلمه توحید اتفاق بیافتد. آن چیزی که انقلاب اسلامی مدعی اوست، عدالت

معنوی بر محور کلمه‌ی توحید است. بعد می‌گوید اعتقاد به خدا نباید منشأ جنگ در جهان بشود. باز این را هم به شکل شیطنت‌آمیز می‌گویند و آن اینکه می‌گویند هیچ وقت اعتقاد به خدا دعوت به کشتار نمی‌کند. یعنی دین در عرصه‌ی تعارضات بین‌المللی هم نباید باشد؛ یک دین حداقلی که کاری با نظام اجتماعی بشر ندارد، تأثیرگذار بر فرآیند جامعه‌ی جهانی هم نیست، به تعبیر دیگر در درون ارزش‌های مدرنیته زیست می‌کند و با او هیچ تعارضی ندارد. این عنصر هماهنگ با ارزش‌هایی است که باید جهانی بشود.

حرف آخرشان این است که حالا اگر بنا شد عده‌ای در مقابل جهانی شدن و جهانی سازی ارزش‌های امریکایی که ارزش‌هایی وابسته به همه‌ی ملت‌هاست مقاومت کنند، با این‌ها چه باید کرد، نمی‌خواهند زیر بار این ارزش‌ها بروند و می‌خواهند با این ارزش‌ها درگیر بشوند که مهمترین نمونه‌ای هم که برای آن بیان می‌کنند بنیادگرایی اسلامی است، می‌گویند باید با این‌ها جنگ کرد، این جنگ هم یک جنگ اخلاقی است ولو یک جنگ غیرمتعارف باشد، شاید در این جنگ مجبور باشید مثلاً به سلاح‌های کشتار جمعی متوسل بشوید.

دموکراسی را انتخاب کردند، بنابر این ما رسیدیم به پایان مطلوب تاریخ آرمانی‌ترین جامعه که آن هم لیبرال دموکراسی است و آن هم جهانی می‌شود و هیچ معارضی هم در مقابل آن نیست. نظریه‌ی هانتینگتون کاملاً مقابل این است، هانتینگتون دو درک جدی دارد که فوکویاما از آن غافل بوده است، یکی این

این جنگ برای حذف این نیروهای مانع پیشرفت بشر و مانع جهانی شدن این ارزش‌هاست. همان چیزی که الان شما می‌بینید در عراق دارد اتفاق می‌افتد. می‌گوید ما به زور دموکراسی را می‌آوریم و اگر یک ملتی بعضی شان و یا حتی همه شان آن را نخواهند، به خواست آنها واقعی نمی‌نهمیم زیرا دموکراسی باید جهانی بشود.

● **انتهی** یعنی شما می‌خواهید بگویند که

روح و جان این بیانیه را نظریه برخورد

تمدن‌های هانتینگتون شکل می‌دهد؟

■ میرباقری: بله همین طور

است. تفاوت هانتینگتون با

فوکویاما همین است. تقریباً

نظریه شان هم‌زمان است،

شاید با فاصله‌ی یک سال بعد از فروپاشی

شوروی سابق دو نظریه‌ی اصلی در غرب

مطرح شد. یکی نظریه‌ی فوکویاما و

طرف داران اوست که

معتقد به پایان

تاریخ‌اند، یعنی

می‌گویند رقیب

لیبرال دموکراسی

شکست خورد و

ملت‌ها در عرصه‌ی

جهانی لیبرال



که خوب متوجه شده که یک نیروی جدیدی وارد عرصه‌ی بین‌المللی شده و در توازن بین‌المللی تأثیرگذار است و آن اسلام است اسلامی که مدعی حکومت و عدالت اجتماعی است. مطلب دیگر این که فروپاشی شوروی پیش از آن که مستند به ضعف‌های درونی خود یا به تلاش‌های لیبرال دموکراسی باشد، تحت تأثیر قدرت معنوی واقع شده، یعنی فروپاشی آن یک فروپاشی معنوی است. این را خوب فهمیده و درست هم هست، یعنی فهمیده این نیرویی که در عالم در حال فعال شدن است، در بین دو رقیب دوره‌ی جنگ سرد یکی را از میدان بیرون کرد و دشمن دوش لیبرال دموکراسی است. هانتینگتون این را خوب فهمیده، لذا می‌گوید برخلاف نظریه‌ی فوکویاما که معتقد است دیگر تعارضی نیست و همه‌ی فرهنگ‌های جهانی به سمت لیبرال دموکراسی پیش می‌روند، هویت‌های تمدن و فرهنگ‌های دیگر احیا می‌شوند. او هشت تمدن را نام می‌برد و خودش می‌گوید مهم‌ترین آنها اسلام است. خودشان هم این را فهمیده‌اند و لذا جنگ را هم با اسلام شروع کردند، نه با تمدن هند و چین و امثال این‌ها، زیرا می‌دانند

آنها را می‌شود در مدرنیته منحل کرد و جای داد اما فرهنگ اسلام را نمی‌شود منحل کرد. بعد می‌گوید بنابر این بین این تمدن و فرهنگ‌ها هماهنگی نیست و بین این‌ها درگیری است، یعنی خط‌گسلی بین این‌ها وجود دارد که لبه‌ی درگیری‌های خونین آینده‌ی جهان است. از اینرو جهانی سازی که آنها تعقیب می‌کنند، اگرچه به نوعی جهانی سازی اقتصاد است. زیرا روشن است که آنها می‌خواهند منابع اصلی اقتصاد عالم در اختیارشان باشد، ولی قبل از آن می‌خواهند فرهنگ آدم‌ها را هماهنگ کنند. آدم‌های مختلفی که دارای فرهنگ‌های متفاوتند زیربار یک نظام واحد جهانی نمی‌روند. حتی قبل از فرهنگ، ارزش‌ها و اخلاق و گرایش‌های جامعه‌ی جهانی را باید هماهنگ کرد. به تعبیر دیگر باید یک هویت واحد جهانی ساخت تا همه‌ی ملت‌ها، بیش از آنکه احساس کنند وابسته به خاک، نژاد، قوم، جغرافیای خاص و یا حتی مکتب و اعتقاد خاص هستند، باید احساس وابستگی به فرهنگ جهانی کنند؛ این معنی جهانی سازی فعلی است.

● **نتیجه** اگر اجازه بفرمایید بازگردیم به اصل بحث که بیان روح و جان مایه‌ی اصلی جهانی

سازی کنونی باشد. به اعتقاد شما پایه‌ی اصلی جهانی سازی را اومانیزم شکل می‌دهد؛ در این رابطه توضیح بیشتری بیان بفرمائید.

■ میرباقری: روح اصلی اومانیزم این است که معیار حق و باطل خود انسان است در حالی که انبیا و ادیان توحیدی همه می‌گویند ارزش بیرون انسان است. پایگاه ارزش‌ها را بیرون از انسان می‌برد، به تعبیر دیگر می‌گوید یک حق مطلق است که باید پرستش بشود و شأن ما هم این است که او را بندگی کنیم. اومانیزم حرف اصلی اش این است که شما نباید تسلیم ارزش‌های بیرونی باشید، پایگاه ارزشی به درون انسان برمی‌گردد. در مقابل این سؤال که «من چگونه باید زندگی کنم» می‌گوید آن طور که خودت می‌خواهی، خواست خودت معیار حق و باطل است، در زندگی اجتماعی قرارداد اجتماعی اصل است، اگر قرارداد اجتماعی از طریق مجلس و نمایندگان یک جامعه معین شد، حق است، ولو بر خلاف همه‌ی ادیان باشد.

هر چه نفس می‌خواهد همان مبنای حق است، دنبال او حرکت می‌کند بر این اساس اگر از من سؤال شود اصلی‌ترین ارزشی که محور مدرنیته است و همه‌ی

ارزش‌ها به آن برمی‌گردد چیست، می‌گویم انسان پرستی. پس بر این اساس می‌بینیم جهانی سازی یعنی جهانی سازی ایدئولوژی و ارزش‌ها و بعد بر محور این ارزش‌ها نظام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان تعریف می‌شود و این ارزش‌ها هم همان ارزش‌های مدرنیته است و روح ارزش‌های مدرنیته هم به یک ارزش برمی‌گردد در برابر ارزش‌های توحیدی. این جهانی سازی هوی پرستی و نفس پرستی است، همان جنگ اصلی شیطان و انبیا که شکل نو به خودش گرفته، شکل مدرن انسان پرستی در مقابل خداپرستی.

بنابراین آن چیزی که جهانی سازی کنونی دنبال آن است، نظام سیاسی جهانی همان نظام لیبرال دموکراسی است. این دموکراسی غیر از این است که بشر واقعاً به حق خودش برسد، پایان دموکراسی انحلال انسان به نفع توسعه‌ی سرمایه‌داری است. ساختارهای اقتصاد جهانی هم می‌شود بازار آزاد. این طور نیست که وقتی ارزش‌های خودشان را جهانی کردند دیگر سراغ سیاست و اقتصاد نروند.

شبکه‌های اقتصادی جهانی مورد نظر

جهانی سازی هم اکنون در حال شکل گیری است؛ شرکت های فراملیتی، مؤسسات و نهادهای بین المللی مثل گات، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول. در عرصه سیاست نیز نهادهای سیاسی آن در حال شکل گیری است. در عرصه فرهنگ هم، جریان یک سویه ی اطلاعات از طرف دنیای مادی فرهنگ جهان را تحت تأثیر خودش قرار می دهد. شبکه های ماهواره ای و اینترنت آمده ولی میزان اطلاعاتی که از این طرف واقع می شود تا آن طرف اصلاً قابل مقایسه نیست، این جریان یک سویه ی اطلاعات کل فرهنگ جهان را تحت تأثیر قرار می دهد، یعنی بمباران اطلاعاتی است.

● **انبرچیت** به عنوان آخرین سوال اوله راجع

به آنچه در عراق دارد اتفاق می افتد چه نظری دارید، نائیا در برابر این جهانی سازی که امریکایی ها درصدد تحقق آن هستند، موقعیت جهان اسلام را چگونه ارزیابی می کنید و چه تصویری نسبت به آینده دارید؟

■ **میرباقری:** این که ایالات متحده و انگلستان در منطقه ی خاورمیانه درصدد تغییر جغرافیای سیاسی آن هستند چیزی است که خود آنها آن را اظهار می کنند. البته این امر طبیعی است که اگر بخواهند نظم

واحد جهانی به جهان بدهند باید جغرافیای آن را هم دگرگون سازند. شما می بینید که بعد از جنگ جهانی اول چه اتفاقی افتاد. در واقع جغرافیای جهان و منطقه آسیا را دگرگون کردند، بعنوان مثال دولت عثمانی را تبدیل کردند به ۳۰ کشور، یا بعد از جنگ جهانی دوم نیز مرزهای بین المللی را عوض کردند، الان برای بار سوم نیز می خواهند جغرافیای سیاسی عالم را براساس یک نظم جدید ببندند کم کم دارند حرفش را هم می زنند، گرچه از قبل معلوم بود ولی حالا آشکارش کردند، به گونه ای که کودن های سیاسی عالم هم می فهمند که دیگر دوره ی بعضی حاکمان منطقه به سر آمده و تاریخ مصرفشان برای امریکا و اروپا تمام شده است.

اکنون جامعه ها حول محور دولت - ملت می گردد، شما دیگر در آن جامعه ی جهانی که این ها دنبال می کنند دولت - ملت نخواهید داشت. طبیعتاً منابع اقتصادی عالم هم جابه جا می شود، اصلاً منابع اقتصادی عالم در اختیار همان شرکت های بزرگ جهان قرار می گیرد، نه در اختیار ملت هایی که در منطقه هستند، همان چیزی که به یک شکلی در دوره ی استعمار کهنه وجود داشته از نو می خواهند

با زور نظامی‌گری آن را به وجود آورند. البته ما هم معتقد به جهانی سازی هستیم ولی جهانی سازی را حق ادیان می‌دانیم، به خصوص دین اسلام، مکتب تشیع، و معتقد هستیم که اتفاق خواهد افتاد. آنچه حقیر به ذهنم می‌آید و دورا دور روشن است ما انرژی‌های نهفته در جهان اسلام داریم که در حال فعال شدن است. اگر رویش محاسبه کنید چیزی است که قطعاً بر موازنه‌ی جهان تأثیرگذار است و جلوی یک پارچه شدن و تک قطبی شدن جهان بر محور ارزش‌های مادی را می‌گیرد. جریان معنویت دارد در این عالم تبدیل می‌شود به یک جریان اساسی، بعد از انقلاب اسلامی پایگاه پیدا کرده و حول این محور دارد تبدیل می‌شود به یک قدرت تأثیرگذار بر معادلات جهانی و می‌تواند جلوی جهانی سازی مدرن را بگیرد. همین طوری که آنها می‌خواهند پرستش دنیا را جهانی کنند، انقلاب اسلامی هم می‌خواهد خداپرستی را جهانی کند و این‌ها با هم درگیر می‌شوند. هانتینگتون این را خیلی خوب فهمیده، همه‌ی جنگی هم که الان راه انداخته‌اند سر همین است که می‌خواهند خداپرستی جهانی نشود. بنابر این ما می‌توانیم

تأثیرگذار باشیم. این که ما الان در این موازنه کجا هستیم، به نظر من موازنه هم اکنون به نفع دنیای اسلام شکل می‌گیرد، زیرا تمدن غرب دیگر تمدن در حال پیشرفت نیست، تمدن در حال فروپاشی است و همه این سر و صداها سر و صدای تمدن در حال غروب است نه تمدن در حال طلوع. اسلام در حال ظهور مجدد است و موازنه‌ی جهانی دقیقاً دارد به نفع اسلام و معنویت تغییر می‌کند و البته این معنایش این نیست که ما یک ماجرای بسیار سریع و زود انجام داریم، همین جریان لشکرکشی که غرب راه انداخته تحلیل دقیقش این است که واقعاً از طرف دنیای اسلام احساس مخاطره می‌کنند و احساس می‌کنند اگر پیش دستی نکنند ضربه را خورده‌اند و به فضل الهی این پیش دستی هم که کردند، به نظر بنده، در واقع شمارش معکوس فروپاشی خودشان را تسریع کردند. ممکن است الان بتوانند به صورت سریع اقداماتی بکنند اما واقعیت جهان این است که به سمت معنویت پیش می‌رود و پیشرفت اسلام سرعت پیدا می‌کند. به نظر بنده این جهانی سازی دیگر از یک سویه بودن افتاده، بلکه تا یک دو دهه‌ی پیش یک سویه بوده ولی الان

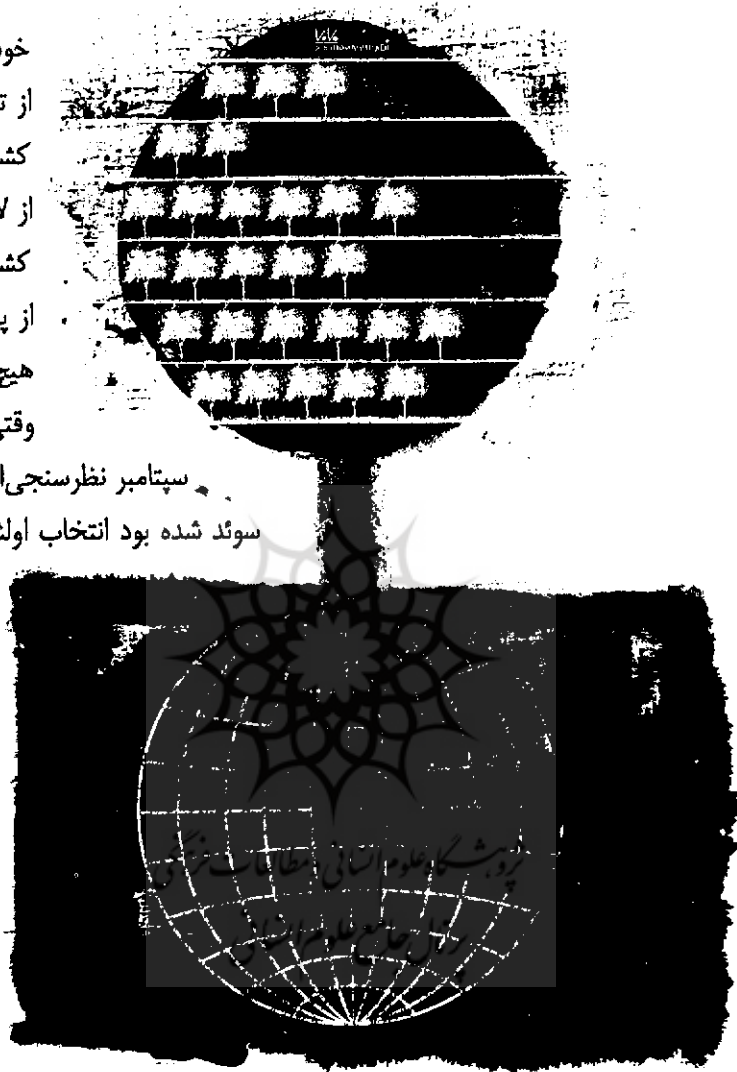
خودشان می‌گویند
از توسعه یافته‌ترین
کشورها و در ضمن
از لائیک‌ترین
کشورهاست و بیش
از پنجاه درصد آن
هیچ مذهبی ندارند
وقتی قبل از یازده

سپتامبر نظرسنجی‌ای از جوان‌های
سوئد شده بود انتخاب اولشان اسلام بود،
این معنی‌اش
صادرات
معنویت
است.

پانزدهم

تشکر می‌کنیم از
جناب عالی که
در این گفت و
گو شرکت
کردید.

■ میرباقری: بنده هم از شما تشکر
می‌کنم که فرصت این گفت و گو را فراهم
آوردید.



دیگر یک سوپه نیست. مدرنیته قبلاً
فرهنگش را به جهان صادر می‌کرد، الان
فرهنگ معنوی وارد جهان اروپا می‌شود و
از درون دنیای غرب را تسخیر می‌کند. در
سوئد که یک کشور اروپایی و همان طور که